

مفهوم آزادی در گفتمان نائینی



نویسنده: حسن فرشتیان

نشریه آزادی اندیشه، شماره ۲، بهمن ۹۴، صفحه ۴۵ تا ۵۸

چکیده:

در گفتمان نائینی، به سان ادبیات سایر آزادی‌خواهان مذهبی دوران مشروطه، واژه «آزادی» در مفهوم رهایی از یوغ استبداد به‌کار برده می‌شود. ولی مخالفان مشروطه، این آزادی را به معنای هرج و مرج و بی‌بندباری تحریف می‌کردند. رهایی از استبداد، دغدغه اولیه نائینی را شکل می‌داد، به همین دلیل، وی واژه «آزادی» را در مفهوم رهایی، استفاده می‌کرد. ولی ارجاعات و استنادات نائینی برای اثبات حقانیت مطالبه آزادی، از قبیل اشارات وی به «آزادی‌های فطری»، کاربرد آزادی به موازات و هم‌ردیف با مفاهیم «مساوات و برابری»، تلاش وی در آگاهی دادن نسبت به خطرات «استبداد دینی»، نشان از نمادهایی می‌دهد که می‌تواند ما را به مفهوم آزادی‌های بنیادین رهنمون سازد.

پیشگفتار:

یکی از واژه‌های کلیدی و پُرکاربرد در گفتمان سیاسی عصر مشروطه، واژه «آزادی» بود. این واژه، هم توسط جریان‌های مذهبی و هم به وسیله سایر جریان‌های فکری و سیاسی آن دوران، به‌کار برده می‌شد. اما

کاربرد آن یکنواخت نبود و این لغت، مفهومی یکسان نزد جریان‌ها مختلف نداشت. کاربرد این واژه، بین متدینین نیز در مفهومی همسان نبود. گفتمان رهبران مذهبی هوادار مشروطه و رهبران مذهبی مخالف مشروطه، بر مبنای فقه و شریعت، و استدلال‌های آنان بر پایه آموزه‌های اسلامی بود. اما در تعریف از مفاهیم و در نتیجه‌گیری، اتفاق نظر نداشتند.

در بین اندیشه‌های مذهبی دوران مشروطه با دو اندیشه متفاوت مواجه می‌شویم. اگر شیخ فضل‌الله نوری (۱۲۲۲-۱۲۸۸ ه.ش.) را به عنوان رهبر فکری-سیاسی جناح طرفداران مشروطه در نظر بگیریم، میرزا محمد حسین غروی نائینی (۱۲۳۹-۱۳۱۵ ه.ش.) بدون تردید یکی از استوانه‌های فکری اندیشه دینی در بین هواداران مشروطه محسوب می‌شود. نائینی ساختار نظام مشروطه را در چارچوب نظام فکری اسلام جای داد و انطباق‌پذیری آن با اسلام را به نمایش گذاشت. شاهکار فکری وی در رساله سیاسی ارزشمند وی در سال ۱۳۲۷ قمری (در دوران استبداد صغیر) تدوین شده است. این رساله در پاسخ کتاب «تنبيه الغافل و ارشادالجاهل» منسوب به شیخ فضل‌الله نوری که یک سال قبل منتشر شده بود نگاشته شده و از این رو اساساً به انگیزه ردّ شبهات آن کتاب و به طور کلی ردّ شبهات نوری و همفکرانش در رد و نفی مشروطیت نگاشته شده است. عنوان کتاب نائینی «تنبيه الأمة و تنزيه الملّه» نیز خود از انگیزه تألیف آن و نیز در تقابل بودن با کتاب «تنبيه الغافل» خبر می‌دهد. نائینی در این کتاب تلاش می‌کند از درون اندیشه اسلامی، مبانی مشروعیت مشروطه را تبیین کند، و یا حداقل با اثبات عدم مباحث مشروطه با شرع، در مقایسه با سایر سیستم‌های حکومتی، مشروطه را مرجح جلوه دهد.

واژه آزادی، یکی از مفاهیم بحث برانگیز در میان مذهب‌یون عصر مشروطه بود. مقوله «آزادی»، نخستین دغدغه گفتمان مذهب‌یون مشروطه خواه نبود ولی از دغدغه‌های اساسی این گفتمان بود. هر گروهی این واژه را به مفهومی متفاوت و مورد نظر خویش به‌کار می‌برد. نائینی نیز در رساله خویش، در موارد گوناگونی به اصل آزادی اشاره می‌کند تا پایه‌های استدلال خویش را محکم سازد. از سویی دیگر، مخالفین مشروطه نیز با انگشت‌گذاریدن بر این نکته، نگرانی خویش را از گسترش مطالبه آزادی، بیان می‌کنند.

در گفتمان عصر مشروطه، واژه آزادی، به اصطلاح منطقیون «مشترک لفظی» بود که در معانی گوناگونی به کار برده می‌شد. در این یادداشت، سه کاربرد اصلی و متفاوت آزادی در این گفتمان را با تکیه بر اندیشه نائینی در رساله فوق، اجمالاً بررسی می‌کنیم.

اول- آزادی به مثابه رهایی از استبداد

در این مفهوم، واژه آزادی در برابر واژه «رقیت» (بندگی) بکار برده می‌شد و به مفهوم رهایی از یوغ و زنجیر استبداد است. واژه آزادی در انقلاب مشروطه، توسط روحانیون و متدینین حامی مشروطه، غالباً به همین معنا به‌کار برده می‌شد (این واژه در شعارهای دوران انقلاب ۱۳۵۷ باری دیگر به همین مفهوم مورد استفاده قرار گرفت و در تظاهرات توده‌های مردمی، غالباً واژه آزادی به معنای آزادی از استبداد (سیاسی به کار برده می‌شد).

نائینی در مقدمه نوشتار خویش، پس از تقسیم سلطنت بر دو نوع «تملیکیه، استبدادیه» و «مقیده،

مشروطه»، ملتی را که از حکومت مشروطه برخوردار باشد، مردمی «احرار» می‌نامد، یعنی مردمی که از حکومت استبدادی و از استبداد سیاسی، آزاد و رها شده‌اند: «ملّتی را که متنعم به این نعمت و دارای چنین سلطنت باشند محتسبین و اباء و احرار و احياء خوانند و مناسبت هر یک از اسماء مذکوره هم (معلوم است)» (نائینی، ص ۳۵).

در فرهنگ دینی، رهایی از استبداد و از عبودیت و بردگی و بندگی دیگران، ارزش ویژه‌ای دارد زیرا این رهایی از عبودیت دیگران، مقدمه و مرادف با گام برداشتن به سوی عبودیت خداوند، محسوب می‌شود. انسان، آزاد آفریده شده و رهایی از یوغ دیگران موجب رشد و تکامل وی خواهد شد.

الف- آزادی خدادادی، برای عبودیت خدا

در اندیشه دینی، آزادی موهبتی خدادادی است که انسان‌ها همگی از آن برخوردار هستند. به تعبیری دیگر، آزادی فطری است نه قراردادی. اگر انسانی به زنجیر بندگی و بردگی دیگری درآمد بایستی برای گسستن زنجیرها تلاش کند تا رهایی یابد. یادآوری مکرر این موهبت الهی توسط رهبران ادیان آسمانی، به این دلیل است که انسان‌ها، آزادی را امری خدادادی دانسته تا فقط از او پیروی کنند، گمان مبرند که برای حق آزادی داشتن، ناچار به انقیاد از قدرت‌های خودکامه (طاغوت) هستند تا قدرت‌ها به آنان، آزادی اعطا کنند. علی بن ابیطالب در نامه‌ای به فرزندش حسن مجتبی، ضمن وصیت‌ها و توصیه‌هایی اخلاقی، با استناد به اصل آزادی خدادادی، وی را از پذیرش بندگی و اطاعت دیگران نهی می‌کند: «بنده دیگری مباش که خداوند آزادت قرار داده» (وَلَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا). حضرت علی در روایتی دیگر تصریح می‌کند که: «ای مردم! آدم (ابوالبشر) بنده و کنیز نزایید، همه انسان‌ها آزاد آفریده شده‌اند».

هنگامی که انسان از این موهبت آزادی خدادادی غافل بماند تلاشی برای رهایی خویش نمی‌کند. نائینی، استبدادپذیری را نتیجه غارت آزادی خدادادی می‌داند: «أما حرّیت مظلومه مغصوبه ملّت از نلّ رقیّت جائزین را، که دانستی از اعظم مواهب الهیه- عزّ اسمه- بر این نوع و اغتصابش در اسلام از بدع شجره ملعونه بنی العاص، و استنقازش از غاصبین از اهمّ مقاصد انبیا و اولیا علیهم السّلام بوده...» (نائینی، ص ۵۹).

نائینی پایه حکومت استبدادی را به بندگی گرفتن مردم می‌داند و با اشاره به متون مذهبی، پایه و اساس حکومت استبدادی را بردگی و بندگی غیر خدا دانسته و اساس حکومت مشروطه را آزادی مردم از این بندگی می‌داند: «بالجمله چنانچه اساس قسم اول بر استعباد و استرقاق رقاب ملّت در تحت ارادات خودسرانه و عدم مشارکت، فضلا از مساواتشان با سلطان مبتنی، و عدم مسئولیت هم متفرّع بر آن است، اساس قسم دوم هم بر آزادی از این عبودیت، و مشارکت و مساوات آحاد ملّت حتی با شخص ولیّ نوعی در جمیع نوعیات مبتنی، و مسئولیت هم از فروع آن است و در کلام مجید الهی- عزّ اسمه- و فرمایشات صادره از معصومین- صلوات الله علیهم- در مواقع عدیده همین مقهوریت در تحت حکومت خود سرانه جائزین را به عبودیت که نقطه مقابل این حرّیت است، تعبیر و پیروان دین اسلام را (به تخلص رقابشان از این نلّت هدایت فرموده‌اند)» (نائینی، ص ۴۱).

ب- اصل عدم ولایت

در شریعت اسلام، اصل اولیه، عدم ولایت انسان‌ها بر یکدیگر است. ولایت مطلقه فقط برای خدا یا برگزیدگان وی یعنی انبیاء و اولیاء است. در آیات قرآن تصریح شده است که «وَلِيٌّ و یاوری جز خدا وجود ندارد و خدا کسی را در فرمانروایی خویش شریک نمی‌گیرد»، «مَا لَهُمْ مِّن دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا» (کهف، آیه ۲۶). فقیهان نیز در بحث ولایت، به این اصل (عدم الولایه) استناد میکنند. برخی فقیهان در مباحث مربوط به ولایت، تصریح کرده‌اند که «اصل، ولایت نداشتن فردی بر فرد دیگر و نافذ نبودن حکمش در مورد وی است، افراد مردم به حسب طبع و فطرت خویش، آزاد و مستقل آفریده شده‌اند».

نائینی پس از اشاره به این اصل، شرط ولایت داشتن بر دیگران و حکومت کردن بر دیگران را «عصمت و مصونیت» می‌داند، تا حاکم بهسوی خودکامگی و استبداد گام بر ندارد. این عصمت فقط برای پیامبر و امام معصوم امکان پذیر است. نائینی نتیجه‌گیری می‌کند که در دوران غیبت امام، وجود «دستور» (قانون اساسی) و مراقبت و حسابرسی حاکمان، جایگزین اصل عصمت می‌شود. وجود قانون اساسی که در بردارنده وظایف و حقوق حکومت و ملت باشد را موجب تضمین آزادی ملت می‌داند. این جا نیز، منظور از این آزادی، رهایی از استبداد سیاسی است: «مرتب داشتن دستوری که به تحدید مذکور و تمییز مصالح نوعیه لازمه الاقامه از آنچه در آن حق مداخله و تعرض نیست، کاملاً وافی و کیفیت اقامه آن وظایف و درجه استیلائی سلطان و آزادی ملت و تشخیص کلیه حقوق طبقات اهل مملکت را موافق مقتضیات مذهب به طور رسمیت متضمن، و خروج از وظیفه نگهبانی و امانت‌داری به هر یک از طرفین (افراط و تفریط چون خیانت به نوع است» (نائینی، ص ۳۷).

بر همین مبنا، نائینی، پایه و اساس حکومت مشروطه را ولایت بر مصالح عمومی جامعه دانسته و این را موجب آزادی مردم از استبداد حاکمان می‌داند: «اساس قسم دوم، که دانستی عبارت از ولایت بر اقامه مصالح نوعیه و به همان اندازه محدود است به عکس آن، بر آزادی رقاب ملت از این اسارت و رقیبت منحوسه ملعونه و مشارکت و مساواتشان با همدیگر و با شخص سلطان در جمیع نوعیات مملکت، از مالیه و غیرها، مبتنی و حق محاسبه و مراقبه داشتن ملت و مسئولیت متصدیان هم از فروع این دو اصل (است.» (نائینی، ص ۳۹).

ج- رهایی از استبداد به مثابه گامی به سوی تکامل

در اندیشه و فرهنگ دینی، رهایی و آزادی از رقیبت دیگران، سبب رشد و کمال انسان‌هاست. بردگی و بندگی سایر انسان‌ها چون غل و زنجیری مانع رشد آگاهانه انسان‌هاست. طبق آیات قرآن یکی از وظایف انبیاء، گسستن غل و زنجیر بردگی و بندگی انسان‌هاست. انبیاء آمدند تا به انسان‌ها کمک کنند و انسان‌ها را از این زنجیرها رهایی بخشند: «يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (از آنان قید و بندها و (غل و زنجیرهایی را که بر دوششان بوده است برمی‌دارد).

مولانا نیز همین مفهوم را بیان می‌کند که انبیا با گسستن بندهای بردگی و بندگی، پیام آور آزادی و رهایی هستند:

کیست مولا آنک آزادت کند»

بند رقیبت ز پایت بر کند

چون به آزادی نبوت هادیست

«مؤمنان را ز انبیا آزادیست

با درنظر گرفتن این هدف انبیاء، نائینی، آزادی از بردگی و بندگی خودکامگان را سبب صعود و تکامل معنوی انسانها می‌داند: «آزادی از این رقیبت خبیثه خسیسه از این هم علاوه بر آنکه موجب خروج از نشئه نباتیت و ورطه بهیمیست است به عالم شرف و مجد انسانیت، از مراتب و شئون توحید و در لوازم ایمان به وحدانیت در مقام اسماء و صفات خاصه هم مندرج است، و از این جهت است که استنقاذ حریت مغصوبه امم و تخلص رقابشان از این رقیبت منحوسه و متمتع فرمود نشان به آزادی خدادادی، از اهم مقاصد انبیاء علیهم السلام بوده. حضرت کلیم و هارون - علی نبینا و آله و علیهما السلام - به نص آیه مبارکه فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَا تُعَذِّبُهُمْ فَقَطْ تَخْلِيصِ رِقَابِ بَنِي إِسْرَائِيلَ از اسارت و عذاب (فرعونیان و آزادانه با خود بردنشان به ارض مقدسه را خواستار بودند) (نائینی، ص ۵۱).

نائینی، پس از ذکر تلاشهای رهایی بخش پیامبران، وظیفه علما و روحانیون را نیز ادامه همین مسیر برای رهایی بخشی مسلمانان می‌داند: «از برای پیروی و متابعت همین سنت و سیره مأخوذه از انبیا و اولیا - علیهم افضل الصلاة والسلام - است که در این عصر فرخنده، که عصر سعادت و یقظه و انقضاء دوره اسارت و انتهاء سیر قهقرائی اسلامیان - بعونه تعالی - باید شمرد، ربانین فقهاء، روحانین، رؤسای مذهب جعفری - علی مشیده افضل الصلاة والسلام - هم در استنقاذ حریت و حقوق مغصوبه مسلمین و تخلص رقابشان از ذل رقیبت و اسارت جائرین، همان همّت مجدّانه را مطابق همان سیره مقدسه (مبارکه مبذول...» (نائینی، ص ۵۹).

دوم - آزادی به مثابه بی‌بندوباری

این برداشت از واژه آزادی، بیشتر در گفتمان مخالفان مشروطه استفاده میشد تا با این حربه، هواخواهان آزادی را به طرفداری از بی‌بندوباری متهم کنند. این تحریف مفهوم آزادی در زمینه‌های مختلفی استفاده می‌شد، از مفهوم آزادی مطبوعات که بتوانند بر علیه دین مطلب منتشر کنند تا آزادی تغییر دین، از بی‌حجابی تا لواط یهودی با بچه مسلمان و تعرض به زنان عقیفه. مردم به عنوان ناظران صحنه، از پدید آمدن چنین آزادی‌هایی برای ناموس و خانواده خویش و برای ایمان دینی خویش نگران می‌شدند و عطای آن را به لقایش می‌بخشیدند.

الف - توصیف مخالفان مشروطه از واژه آزادی

مخالفان مشروطه به رهبری شیخ فضل الله نوری، با ابراز نگرانی از نتایج مشروطه (از جمله نگرانی از رواج آزادی به معنای فوق) در حرم حضرت عبدالعظیم تحصن کرده و بست نشستند و از آنجا لایحه‌ها و اعلامیه‌هایی در مخالفت مشروطه صادر می‌کردند. در لایحه ۶ مرداد ۱۲۸۶ (۱۸ جمادی الثانی ۱۳۲۵)

نگرانی خویش را از آزادی مطبوعات بیان داشتند: «... از جمله یک فصل از قانونهای خارجه ترجمه کردهاند این است که مطبوعات مطلقاً آزاد است (یعنی هرچه را هرکس چاپ کرد احدی را حق نوجرا نیست). این قانون با شریعت ما نمی سازد لهذا علماء عظام تغییر دادند و تصحیح فرمودندچو زیرا که نشر کتب ضلال و اشاعه فحشاء در دین اسلام ممنوع است. کسی را شرعاً نمی رسد که کتابهای گمراه کننده مردم را منتشر کند و یا بدگویی و هرزگی را در حق مسلمان بنویسند و به مردم برساند...» (کسروی ص ۴۲۰).

یکی از لایحه‌های بست‌نشینان، بازنشر سخنرانی شیخ علی لاهیجی بود که در ۲۵ مرداد ۱۲۸۶ (۷ رجب ۱۳۲۵) منتشر شد: «... به سخنان بیهوده و وعده‌های بی‌اثر چهارنفر دنیاپرست لامذهب مکار که انتظار آزادی مملکت و زیادی ثروت و آزادی رعیت را به شما میدهند فریب خورده‌اید. در هر انجمنی فریاد زنده باد آزادی و برادری و برابری زنند که به این آوازهای تجری ایشان به جایی رسیده که مرد یهود با (طفل مسلم لواط کند و دیگری متعرض زنان عفیفه می شود...» (کسروی ص ۴۲۸ و ۴۲۹).

ب- گلابه نائینی از تحریف مفهوم آزادی

نائینی گلابه می‌کند که مخالفین مشروطه، نه تنها آزادی را «موهوم» و نامفهوم خواندند بلکه به تحریف آن نیز پرداختند و آزادی را به معنای «اباحیگری دینی» تفسیر کردند: «أما حرّیت مظلومۀ مغصوبۀ ملّت از ذلّ رقّیت جائزین را (...). به موهومش خواندن قناعت نکرده، و به صورت بی‌مانعی فسقه و ملحدین در اجهار به منکرات و اشاعۀ کفریات و تجرّی مبدعین در اظهار بدع و زندقه و الحادش جلوه دادند، و حتی بی‌حجاب بیرون آمدن زنان و نحو ذلک از آنچه به داستان استبداد و مشروطیت دولت از بحر اخضر بی‌ربط تر است- و مسیحیان به واسطۀ منع مذهبی نداشتن از آن، چه دولتشان مثل روس مستبدۀ باشد یا مثل فرانسه و انگلیس، شورویّه، علی‌ایّ حال در ارتکابش بلا مانعند- از لوازم و (مقتضیات این حرّیت مظلومۀ مغصوبه شمرند!)» (نائینی، ص ۵۹ و ۶۰).

به نظر می‌رسد هرچند این اتهامات، اذهان برخی از متدینین را نسبت به واژه آزادی بدبین می‌ساخت، اما رهبران و فرادستان مخالف مشروطه، به ساختگی بودن این اتهامات آگاه بودند، حتا برخی از این اتهامات ساخته و پرداخته خود آنان بود. نائینی، اظهار میدارد که اتهام زندگان خودشان هم می‌دانند که منظور آزادی‌خواهان از آزادی چیست اما برای تحریک دیگران به تحریف این خواسته می‌پردازند: «این مقدار را خوب می‌فهمند که این همه جانبازی‌های عقلا و دانایان و غیرتمندان مملکت، بطبقاتهم من العلماء و الأخیار و النّجّار و غیرهم، در استنقاذ حرّیت و مساواتشان، برای فرستادن نوامیس خود بی‌حجاب به بازار، و مواصلت با یهود و نصاری، و تسویۀ فیما بین امثال بالغ و نابالغ و نحو ذلک در تکالیف، و بی‌مانعی فسقه و مبدعین در اجهار به منکرات، و اشاعۀ کفریات و اشباه ذلک نخواهد بود، و رؤسا و پیشوایان مذهب هم جز بر آنچه حفظ بیضۀ اسلام و حراست ممالک اسلامیّه بر آن متوقّف باشد، چنین احکام اکیده و تصریح به آنکه مخالفت به منزله محاربه امام زمان- ارواحنا فداه- است، نخواهند (فرمود)» (نائینی، ص 61).

ج- تلاش نائینی برای رفع شبهه

نائینی در فصل چهارم رساله سیاسیش، با عنوان «پاسخ به شبهات و مغالطات»، تلاش می‌کند تا پرده از روی این تحریفات و مغالطه‌ها بردارد. وی اولین مغالطه را در مفهوم آزادی می‌داند: «اول: مغلطه راجعه به اصل مبارک حریت است: الحق از شاه مغلطه‌کاری‌های عالم و کشف حقیقتش هم از همه اهم و الزم است؛ چه، بعد از آنکه در مقدمه مبین شد و دانستی که حقیقت سلطنت تملکیه عبارت از اغتصاب رقاب ملت است در تحت تحکّمات خود سرانه، ... و هم دانستی که اساس ولایتیه بودن آن، اگر چه متصدی مغتصب باشد هم، بر آزادی از این اسارت و رقیّت مبتنی است؛ پس البته حقیقت تبدیل نحوه سلطنت غاصبه جائره، عبارت از تحصیل آزادی از این اسارت و رقیّت، و تمام منازعات و مشاجرات واقعیه فیما بین هر ملت با حکومت تملکیه خودش بر سر همین مطلب خواهد بود، نه از برای رفع ید از (احکام دین و مقتضیات مذهب)». (نائینی، ص ۹۴)

سوم- آزادی‌های بنیادین مثل آزادی بیان و اندیشه

در گفتمان دینی دوران مشروطه، واژه آزادی به مفهوم آزادی‌های بنیادین، به ندرت به کار گرفته می‌شد. آزادی در این مفهوم، دغدغه اولیه در گفتمان مذهبیون هوادار مشروطه نبود. پرواضح است که مذهبیون مخالف مشروطه، از اساس چنین مطالبه‌ای نداشتند، بلکه آنان نگران گسترش چنین مطالباتی بودند و به مقابله با چنین درخواست‌هایی اقدام می‌کردند.

شیخ فضل الله نوری در نامه‌ای به پسرش که در نجف بود، نگرانی خویش را از تصویب «آزادی قلم» بیان می‌کند و خوشحال است که بحث «آزادی عقیده» تصویب نشده است: «... یک کلمه در نظامنامه آزادی قلم ذکر شد این همه مفساد روزنامه‌ها، وای اگر آزادی در عقاید بود، چنانکه اصرار دارند. آتش (به جان شمع فتد کاین بنا نهاد» (کسروی، ص ۳۱۷).

پس از پیروزی اولیه مشروطه‌خواهان، محمدعلی‌شاه هرچند به ظاهر، خود را همسو با مشروطه‌خواهان جلوه می‌داد و مدعی بود با آزادی ملت (به مفهوم اول: رهایی از استبداد) همدل است ولی به صراحت با آزادی‌های بنیادین مثل آزادی عقیده مخالفت می‌ورزید. هنگامی که آزادی‌خواهان و هواداران مشروطه به علمای نجف نامه نوشته تا فتوایی علیه محمدعلی‌شاه بگیرند، شاه نیز در ۲۸ خرداد ۱۲۸۷ (۱۸ جمادی الاولی ۱۳۲۶) برای پیشگیری، نامه‌ای به علمای نجف فرستاد و در این نامه ضمن اشاره به خدمات ادعایی پدرش (مظفرالدین شاه) به مشروطه و به قانون اساسی، به خدمات خویش اشاره می‌کند که مدعی است برای استقرار مشروطه و آزادی ملت انجام داده بوده، و مخالفین خویش را متهم می‌کند که از این آزادی سوءاستفاده کرده تا آزادی‌هایی دیگری را مطالبه کنند: «... از پیشرفت این اساس قصور نوزیدم تا مشروطیت دولت که آزادی ملت است قرار یافت و مستحکم شد. لیکن متاسفانه این آزادی را که از لوازم استقرار مشروطیت بود جمعی از مفسدین وسیله پیشرفت اغراض باطنیه و خیالات فاسده خود که مباین و منافی اساس شرع مقدس اسلام بوده قرار داده در ذهن عوام نوع دیگر رسوخ دادند...» ((کسروی، ص ۵۳۴).

هرچند، آزادی به مفهوم آزادی‌های بنیادین، دغدغه و مطالبه رهبران مذهبی مشروطه نبود، اما به صورت

ضمنی و فرعی، بخشی از این مفهوم آزادی در مطالبه آزادی نوع اول (رهایی از استبداد) نهفته بود. به عبارتی دیگر، این آزادی‌های بنیادین، خواسته و مطالبه اولیه متدینین و روحانیون طرفدار مشروطه نبود اما در آن برهه تصور می‌شد که نتیجه عملی دستیابی به آزادی نوع اول (یعنی رهایی از استبداد) می‌تواند آزادی‌های اساسی را نیز به همراه آورد (هرچند تجربه انقلاب مشروطه و انقلاب ۵۷ چنین نتیجه‌گیری را (به اثبات نرساند).

هنگامی که به ادبیات سیاسی طرفداران آزادی نوع اول (رهایی از استبداد) توجه کنیم درمی‌یابیم در ادبیات آزادی‌خواهانه آنان، نشانه‌هایی از آزادی‌های اساسی وجود دارد. البته بازخوانی آن نشانه‌ها و انطباق آن با آزادی‌های اساسی مرسوم قرن بیست و یکم، نمی‌تواند امری دقیق باشد زیرا این مفاهیم در حال رشد و تغییر هستند، مفهوم آزادی بیان در قرن نوزدهم و بیستم نمی‌تواند با مفهوم جهانی آزادی بیان در قرن بیست و یکم هم‌خوان باشد. اما رگه‌هایی از این مطالبات آزادی‌های بنیادین را می‌توان در نگرش آزادی‌خواهانه آن دوران یافت و آن رگه‌ها را با نگرش و ادبیات امروزی بازخوانی کرد.

الف- آزادی فطری و خدادادی

آزادی در فرهنگ دینی، امری فطری و خدادادی محسوب می‌شود. باورمندی به آزادی فطری می‌تواند راه را به سوی آزادی‌های اساسی بگشاید. در پاراگراف‌های پیشین، با استناد به آیات و احادیث، اشاره شد که آزادی موهبتی خدادادی و امری فطری است نه قراردادی. از جمله مستندات، وصیت علی به فرزندش حسن بود که: «بنده دیگری مباش که خداوند آزادت قرار داده» و همچنین روایتی دیگر از امام علی که: «ای مردم! آدم (ابوالبشر) بنده و کنیز نزاید، همه انسانها آزاد آفریده شده اند».

ممکن است در نگاه نخست به‌نظر برسد تعبیرات فوق، به آزادی به‌معنای رهایی اشاره می‌کند. هرچند در ادبیات آن دوران، «آزاد بودن» (حرّ بودن) در برابر «بردگی» به‌کار برده می‌شده است، و هرچند متبادر اولیه از این آزادی، آزادی در مفهوم اول (به معنای رهایی از یوغ استثمار) است، اما ملاک‌هایی از آزادی به مفهوم سوم را نیز در بردارد. زیرا اگر اربابی با برده‌اش مهربان بود و به او خوراک و پوشاک مناسبی داد و از او کار متعارف انتظار داشت، این برده اگر آزاد شود از یوغ وی آزاد نشده است بلکه به مفهوم آزادی بنیادین نزدیک می‌شود که گامی به سوی حرمت ارزش ذاتی انسان‌ها، حق شغل آزاد، مسکن آزاد و ... و آزادی حق انتخاب است. اگر رهبران دینی مثل علی، افتخار می‌کردند که بردگان خویش را آزاد کرده بودند، نگاهشان فقط رهایی به معنای اول نبود، زیرا گاهی بردگان پس از آزادی ترجیح می‌دادند همانجا بمانند و از نزد ارباب نروند. آن چه به آنها اعطا می‌شد آزادی انتخاب شیوه زندگی بود که به مفهوم آزادی‌های سوم نزدیک می‌شد.

تمایل به آزادی در فطرت انسان به ودیعه نهاده شده است ولی غبار گرفتگی جهل و نادانی و استبداد و زور، سبب بی‌توجهی به آن و به فراموشی سپردن آن می‌شود. نائینی در نوشتار خویش به این مفهوم تصریح می‌کند: «به واسطه جهل است که انسان بیچاره، آزادی خدادادی و مساواتش در جمیع امور با جبار و غاصبین حرّیت و حقوق ملّیه را، رأساً فراموش و به دست خود طوق رقیتشان را به گردن می‌گذارد و بلکه این اعظم مواهب و نعم الهیه- عزّ اسمہ- و اهمّ مقاصد انبیا و اولیا علیهم السّلام را (مفهوم می‌شمارد) (نائینی، ص ۱۴۱).

(امّتش آزادی در مطالبه حقوق را مقرر فرموده‌اند؟!» (نائینی، ص ۵۵)

ج- آزادی از استبداد دینی

بدون تردید یکی از موانع آزادی‌های بنیادین، نگرش دگمی از زاویه دین و دینداری است. «استبداد دینی» توسط متولیان رسمی دین اجرا می‌شود. البته در این راستا، استبداد سیاسی به عنوان بازوی اجرایی استبداد دینی عمل می‌کند. همچنانکه در مقوله امر سیاسی، استبداد دینی به توجیه شرعی استبداد سیاسی می‌پردازد و در یک بده بستان، این دوگونه استبداد/همکار مکمل یکدیگر می‌شوند. نائینی نگرانی خویش از استبداد دینی را در کنار نگرانی از استبداد سیاسی، تکرار می‌کند. او توضیح می‌دهد که عالمان دین اگر تقوا نداشته باشند چیزی نمی‌تواند مانع استبداد آنان شود، صیاد و راهزن می‌شوند زیرا بهنام دین دستور می‌دهند و تحکم می‌کنند، به همین دلیل، استبداد دینی از لشکر یزید برای اسلام زیان‌بارتر است زیرا به‌نام دین آزادی‌های بنیادین انسان را محدود کرده و برای هرگونه استبدادی توجیه شرعی پیدا می‌کند: «... اجتماع اوصافی که در همان روایت شریفه احتجاج برای علمای سوء و راهزنان دین مبین و گمراه کنندگان ضعفای مسلمین تعداد و در آخر همه: أولئك أضرب علی ضعفاء شیعتنا من جیش یزید لعنه الله، علی الحسین علیه السلام فرموده‌اند. نه از اعمال استبداد و استعباد رقاب و اظهار تحکّمات خود سرانه بعنوان دیانت، مانعی متصور و نه ضعفا و عوام امّت بر تمیّز فیما بین اصناف و اوصاف متضاده مذکوره در روایت شریفه، و تحذّر از وقوع در شبکه و دام صیّادان راهزن مقتدر و نه بعد از افتادن در این دام از روی تقصیر یا قصور و لازمه دیانت پنداشتن این پیروی و تمکین را از استحکام مبانی دین، و جهل مرکّب و شرک به ذات احدیّت- عزّ اسمہ- مفرّی از آن دارند، و از این جهت طریق علاج مسدود (و تخلیص از این ورطه متعذّر به نظر می‌آید.» (نائینی، ص ۱۶۰)

نائینی، با استناد به نظریاتی در مورد تقسیم استبداد، به استبداد سیاسی و استبداد دینی (که به نظر می‌رسد منظورش نوشتار عبد الرحمن کواکبی در طبایع الاستبداد است) خطر استبداد دینی را بازگو می‌کند: «از اینجا ظاهر شد جودت استنباط و صحت مقاله بعضی از علمای فن که استبداد را به سیاسی و دینی منقسم و هر دو را مرتبط به هم و حافظ یکدیگر و با هم توأم دانسته‌اند.... روزگار سیاه ما ایرانیان هم به هم آمیختگی و حافظ و مقوم همدیگر بودن این دو شعبه استبداد و استعباد را عیاناً مشهود (ساخت)» (نائینی، ص ۵۰)

نائینی، گامی فراتر بر می‌دارد، نه تنها خطر استبداد دینی را همزمان با خطر استبداد سیاسی، طرح و یادآوری می‌کند، بلکه مشکل‌ترین و بدخیم‌ترین استبداد را استبداد دینی می‌داند: «اصعب و اشکل همه و در حدود امتناع است، علاج شعبه استبداد دینی است» (نائینی، ص ۱۵۹). سکوت عالمان دینی در برابر استبداد سیاسی را موجب استحکام استبداد می‌داند: «سکوت و اعتزال این دسته دیگر، رفته رفته اساس استبداد و استعباد و تحکّمات خود سرانه را در اسلام استحکام و حتی سبب آن حضرت علیه السلام را هم بر منابر مسلمین رواج داد، همه شنودند و محض حفظ اعتبار خود و منفعت عاجله بر این کفر بین، اعانت یا سکوت اختیار نمودند! شدت حاجت فراعنه و طواغیت اخلافش من الامویة و العباسیة و اخلافهم المغتصبین الظالمین، در تملک رقاب امّت و محو احکام شریعت به آن مساعدت و این سکوت هر دو رشته را تکمیل و به مرور دهور و اعصار و توارد حیل و افکار، اتّحاد و ارتباط استبداد دینی موروث از امثال عمرو عاص و ابو موسی با استبداد سیاسی موروث از معاویه و به هم آمیختگی و

مقوم به هم بودن این دو شعبه استبداد و استعباد به درجه مشهوده و حالت حالیه که همدستی با ظلمه و طواغیت موجب نفوذ کلمه و مطاعیت، و مساعدتشان به سکوت و عدم اعانت بر دفع ظلم مایه زهدفروشی و گرویدن عوام اضلّ از انعام است، منتهی گردید و لا بیان بعد العیان و لا اثر بعد عین، و لنعم ما قیل: رگ است این آب شیرین و آب شور - در خلیق می‌رود تا نفخ صور» (نائینی، ص ۱۴۳).

نتیجه:

یا به تعبیری دیگر) «Libération» هانا آرنست پس از بررسی تمایز و تفاوت میان آزادی به معنای رهایی نتیجه‌گیری می‌کند که «Liberté» و آزادی در مفهوم بنیانگذاری آزادی‌های اساسی (Emancipation) آزادی به معنای رهایی، لزوماً به آزادی‌های بنیادین منجر نمی‌شود، هرچند شرط رسیدن به آنهاست. انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه که دغدغه مساله اجتماعی داشت برای آزادی نوع اول یعنی برای رهایی از سلطنت خودکامه بود، هنگامی که پیروز شد گیوتین‌ها و ترورها شدت گرفت، زمانی به درازا کشید تا مطالبات آزادی‌های بنیادین فراگیر شود. اما انقلاب آمریکا از همان آغاز دغدغه خوشبختی داشت برای آزادی‌های سیاسی بنیادین بود. تفاوت‌های آزادی‌های دوران پس از این انقلاب‌ها، ناشی از تفاوت در مفهوم آزادی مورد مطالبه مردم و انقلابیون بود.

در انقلاب مشروطه، واژه آزادی در ادبیات هواداران مشروطه و آزادی‌خواهان مذهبی، در مفهوم رهایی از استبداد (آزادی نوع اول) به کار برده می‌شد. مخالفان مشروطه، برخی از روی باور و برخی دیگر با بهانه‌های ساختگی، این آزادی را به معنای هرج و مرج و بی‌بندوباری (آزادی نوع دوم) تحریف می‌کردند. اما آزادی در مفهوم آزادی‌های بنیادین و اساسی در مفهوم رایج و آشنای آن دوران (آزادی نوع سوم)، از سوی مخالفان مشروطه، به شدت مورد حمله قرار می‌گرفت، آنان به صراحت، آزادی قلم و آزادی اندیشه و عقیده را بر نمی‌تافتند و با آن مخالفت می‌ورزیدند. هرچند این نوع آزادی‌های بنیادین، دغدغه اولیه هواداران مذهبی مشروطه نبود، اما اصول و رفرانس‌هایی که اینان در تایید و مشروعیت دینی مطالبه آزادی مورد نظر خویش می‌آوردند، به مثابه نمونها و نشانه‌ایی از گرایش آنان به این آزادی‌های بنیادین بود.

ارجاعات و استنادات معمار فکری مشروعیت دینی نظام مشروطه، نائینی به مقوله‌هایی از قبیل «آزادی فطری و خدادادی»، «آزادی بسان مساوات و برابری» و «مبارزه با استبداد دینی در کنار مبارزه با استبداد سیاسی» می‌تواند به عنوان اصول و مبانی آزادی‌های بنیادین مورد توجه قرار بگیرد. اگر با استبداد دینی همزمان مبارزه شود و استبداد دینی قدرت نگیرد، می‌توان از آزادی‌خواهان مذهبی‌ای که به این اصول استناد می‌کنند، انتظار آزادی عقیده و آزادی اندیشه داشت.

منابع:

کسروی احمد، تاریخ مشروطه ایران، صدای معاصر، تهران، ۱۳۷۸، ۸۸۰ص

نائینی محمد حسین، تنبیه الأمة و تنزیه المله، با مقدمه و توضیحات سید محمود طالقانی، شرکت سهامی انتشار، چاپ نهم، ۱۳۷۸، تهران، ۱۷۶ ص

پانوشتها:

فتاوی مراجع تقلید نجف (مثل آخوند ملاً محمد کاظم خراسانی، ملاً عبد الله مازندرانی و حاجی میرزا خلیل تهرانی) در حمایت از مشروطه، نقش به‌سزایی در تقویت روحانیون حامی مشروطه در ایران داشت. اما معمار و رهبر فکری مشروطه (در بین متدینین)، نائینی بود که ساختار شرعی نظام مشروطه را در چارچوب نظام فکری اسلام تدوین نموده و از آن دفاع کرد.

گفته شده است که عنوان کامل کتاب عبارتست از: «تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملة فی لزوم المشروطية الدولة المنتخبة لتقليل الظلم على أفراد الأمة و ترقية المجتمع» (آگاهی دادن امت و تعالی و رشد دادن ملت، در ضرورت دولت منتخب مشروطه برای کاهش ستم بر افراد امت و رشد جامعه). نائینی در این رساله سیاسی، نظریات پیشرویی را در زمینه نظریه شیعه در مورد حکومت در دوران غیبت ارایه کرد که رهگشای فقه سیاسی شیعه شد. این کتاب، به هنگام انتشار، مورد تأیید فقیهان مشهور عصر مثل آخوند محمدکاظم خراسانی و عبدالله مازندرانی قرار گرفت. ر. ک. فرشتیان حسن، حکومت اسلامی: طالقانی: «پدر»، نائینی «علامه» و خمینی «امام»، منتشر شده ۲۳ شهریور ۱۳۹۲ در سایت جرس <http://www.rahesabz.net/story/75408/>

اشتراک لفظی» اصطلاحی در فقه اللغة و زبان‌شناسی است و به معنای تعدد معانی حقیقی برای یک لفظ در یک زبان است. مشترک لفظی به واژه ای گفته می شود که یک لفظ واحد، دارای دو یا چند معنای مشترک باشد. البته این معانی ممکن است گاهی نزدیک به هم و مترادف باشند و گاهی نیز ممکن است ضد هم و متقابل یکدیگر باشند.

نهج البلاغه، نامه ۳۱.

أیها الناس، ان آدم لم یلد عبدا ولا أمة، وان الناس کلهم أحرار» الکافی ۸ / ۶۹ (الروضة) الحدیث ۲۶. «به نقل از منتظری حسینی، دراسات فی ولایة الفقیه وفقه الدولة الإسلامية، جلد ۱، ص ۲۷

در برخی از آیات قرآن، کسانی که غیر خدا را ولی گرفته اند مورد سرزنش قرار داده شده اند: «آیا به جای او، اولیایی برای خود گرفته‌اند خداست که ولی راستین است و اوست که مردگان را زنده می‌کند و هموست که بر هر چیزی تواناست»، « أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ (عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (الشوری، آیه ۹

أن الأصل عدم ولاية أحد على أحد وعدم نفوذ حكمه فيه، فان أفراد الناس بحسب الطبع خلقوا أحرارا» مستقین. منتظری حسینی، دراسات...، جلد ۱، ص ۲۷

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (الاعراف، آیه ۱۵۷) «آنانی که از این فرستاده، پیامبر درس خوانده- که نام او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می‌یابند- پیروی می‌کنند، پیامبری که آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد، و از کار ناپسند باز می‌دارد، و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را حرام می‌گرداند، و از آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است برمی‌دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاریش کردند و «نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند، آنان همان رستگارانند».

آیت الله سید محمود علائی طالقانی (۱۲۸۹-۱۳۵۸ ه. ش.) در آخرین خطبه نماز جمعه خویش در روز ۱۶ شهریور ۱۳۵۸ به مناسبت سالروز کشتار رژیم در میدان ژاله در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، بر سر مزار شهیدان در بهشت زهرا، همین مضامین را چنین بیان می‌کند: «این پیامبر آمد همه آنها را بردارد، این غل‌ها را بگشاید. این‌ها هدف این پیامبر بود. یعنی آزاد کردن مردم، آزاد کردن از تحمیلات طبقاتی، آزاد کردن از اندیشه‌های شرکی که تحمیل شده، آزاد کردن از احکام و قوانینی که به سود یک گروه و یک طبقه بر دیگران تحمیل شده. این رسالت پیامبر شما بودند، ما هم باید دنبال همین رسالت باشیم... این همان اغلال است، این اغلالی است که پیامبر مبعوث شد، آن بشر دچار این همه غل‌ها را نجات داد تا ما «دنبال این پیامبر، هم خودمان را نجات بدهیم، هم دیگران را نجات بدهیم».

حریت موهوبه الهیه- عزّ اسمہ- علاوه بر مظلومیت و اغتصاب، لباس اباحه مذهبی پوشد، و «(موهومه موسوم گردد» (نائینی، ص ۱۶۷).

وَ أَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ... فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَحْ لَكَ فِي الدِّينِ، وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ». نهج البلاغه، نامه ۵۳ مشهور به عهدنامه مالک اشتر.

حَتَّى يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ: «لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَأَيُّوْخُذَ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ». نهج البلاغه، همان

نائینی، یکی از تحریفات مخالفان مشروطه را، تحریف واژه «مساوات» می‌داند: «مساوات آحاد امت با غاصبین حریت و حقوقشان، به صورت رفع امتیاز فیما بین اصناف مختلفه الاحکام جلوه کند» ((نائینی، ص ۱۶۷).

نائینی، دومین عامل استبداد را استبداد دینی می‌داند: «دوم: از آن قوای ملعونه- که بعد از جهالت ملت از همه اعظم و علاجش هم به واسطه رسوخش در قلوب و از لوازم دیانت محسوب بودن، از همه اصعب و در حدود امتناع است، همان شعبه استبداد دینی است...» (نائینی، ص ۱۴۲). وی به انتقاد از علمایی که نقش راهزن دینی ایفا می‌کنند می‌پردازد: «... اتصاف ما دسته ظالمپرستان عصر و حاملان شعبه استبداد دینی را هم به تمام اوصافی که در روایت احتجاج برای علمای سوء و راهزنان دین مبین و (گمراه کنندگان ضعفای...» (نائینی، ص ۶۱).

آیت الله طالقانی در پاورقی رساله نائینی، در نکوهش استبداد دینی به نقد علمایی که به نام دین به کام

استبداد قدم بر می دارند، چنین می نویسد: «با چند لقمه‌ای که از سفره استبداد می خورند مفتخرند، و برای گرفتن یک نشان و پولی از چنگال خونخوار استبداد از یکدیگر سبقت می‌گیرند و به دعاگویی و سپاسگذاری ذات اقدس می‌پردازند. هر زمانی شاه گوید شیخنا - شیخنا مدهوش گردد از این ندا» ((طالقانی، پاورقی تنبیه المله و تنزیه الامه، ص ۱۷۲).

در نگرانی از استبداد دینی، نائینی می‌نویسد: «در ابتدای قدم نهادن مشروطیت به ایران و وزیدن نسیم عدالت به مرز و بوم ویرانش تا مطلب در پرده و چنین گمان می‌شد که سلب استبداد مخصوص دولتیان، و مرگ فقط برای همسایه است، از تمام طبقات من المعممین الغاصبین لزیّ العلماء و الملائکین و غیرهم، به چه درجه بذل مجهود و در اقامهٔ اساسش به چه اندازه مساعدت مشهود بود؟ و به محض برداشته شدن پرده از روی کار و دانستن آنکه روزگار را چه روی در پیش و مطلب از چه قرار است؟ چگونه ورق را برگردانیده، شعبهٔ استبداد دینی به اسم حفظ دین، و شاهپرستان به دست‌آویز دولت‌خواهی، و سائر چپاولچیان و مفت‌خوران، هر کس با هر سلاحی که داشت حمله‌ور گردید؛ مخالفت و ردّ احکام حقاظ دین و پیشوایان مذهب و اندراج در عنوان: *فإنّما بحکم الله استخفّ*، و *علینا ردّ، و الرّادّ علینا کالرّاد علی الله* و هو فی حدّ الشّرك بالله، کالعدم و داستان کثت طائفه و فسقت آخری و مرق آخرون، تجدید شد و سزاوار است بازهم به شعر سابق رگ رگ است این آب شیرین آب شور که (مأخوذ از اخبار است، تمثّل کنیم.» (نائینی، ص ۱۵۲ و ۱۵۳).

Hannah Arendt, *Essai sur la révolution*, Gallimard, Paris, 1963 (titre original : *On Revolution*).

در باره تمایز میان آزادی و رهایی، ر.ک. آرنست هانا، انقلاب، ترجمه عزت الله فولادوند، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱، تهران، از ص ۳۸ تا ۴۷.

حسن فرشتیان، پژوهشگر دینی با تحصیلات اجتهاد از قم، در فرانسه علاوه بر دکترای حقوق، موفق* به اخذ دکترای مطالعات سیاسی شد. ضمن اشتغال به وکالت دادگستری در پاریس، کتب و مقالات متعددی به فارسی و فرانسه در سه حوزه پژوهش‌های دینی و مطالعات حقوقی و سیاسی، منتشر کرده است.